Shāh Valī Allāh

Maktūbāt

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ

از تصانیف عارف باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ مفسر محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مکتوبات

معہ

مناقب

ابی عبداللہ محمد بن اسماعیل البخاری و فضیلت

ابن تیمیہ

حسب الحکم جناب مولانا سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی رحمہم اللہ تعالیٰ

در مطبع احمدی واقع شہر دہلی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ تَعَالٰی مُجْزِلِ النِّعَمِ وَمُلْهِمِ الْحِکَمِ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اَجْمَعِیْن

اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ اوائل صوفیہ متفرق شدند بہ دوازدہ فرقہ دو فرقہ مردود کہ حلولیہ و حلاجیہ باشند
ودہ فرقہ مقبول و ہر صنفے را ازیں دہ صنف معاملتے و طریقے نیکوست اندر مجاہدات و آداب لطیف ست اندر
مشاہدات وایشان در معاملات و مجاہدات و ریاضات مختلف اند در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند
محاسبیہ منسوب بابی عبداللہ حارث بن اسد المحاسبی و قصاریہ منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عمارۃ القصار
و طیفوریہ منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیہ منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریہ
منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری و سہلیہ منسوب بسہل بن عبداللہ التستری و حکیمیہ منسوب بابی عبداللہ محمد
بن علی الحکیم الترمذی و خرازیہ منسوب بابی سعید خراز و خفیفیہ منسوب بابی عبداللہ محمد بن خفیف الشیرازی و سیاریہ
منسوب بابی العباس السیاری۔ ہکذا ذکر الشیخ الہجویری فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را بہ ہر طریقہ ازین طرق
از جہتہ خرقہ سلسلہ می رسد و شیخ ابوطالب مکی را بہ جنید و نوری و محاسبی و سہل التستری وغیرہ ایشان سلسلہ میرسد
و ہمچنیں سائر کبار متقدمین را باکثر این بزرگان سلسلہ منتہی میگردد و چون آں زمانہ گذشت مدار کار بر طریقہ
جنیدیہ افتاد و جمہور اہل طریقہ باو نسبت درست کردند و لنذکر ہہنا ما یدل علے انعطاف سلسلتنا الی ہذہ
الطرق العشر بالاجمال۔ اما الجنیدیۃ فحالہا ظاہر و قد ثبت ان جنید اَصحب حارث بن اسد المحاسبی۔ واما
القصاریۃ فتلقن الشیخ ابوالقاسم القشیری من الشیخ ابی عبدالرحمن السلمی وہو تلقن من الشیخ ابی احمد بن عیسے
وہو تلقن من الشیخ ابی محمد بن عبداللہ بن منازل وہو تلقن من الشیخ الملامتیۃ ابی صالح حمدون بن احمد بن
عمارۃ القصار وہو تلقن من ابی تراب عسکر بن حسین النخشبی وہو تلقن من حاتم الاصم وہو تلقن من شقیق

بن ابراهیم البلخی واما الطیفوریة فالسلسلة الشطاریة تنتهی الی الشیخ محمد المغربی ملقن من روحانیة الشیخ
ابی یزید البسطامی والشیخ ابو القاسم الگرگانی صحب الشیخ ابا الحسن الخرقانی ملقن من روحانیة الشیخ ابی یزید
البسطامی واما النوریة فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی یعزی وهو عن الشیخ ابی شعیب وهو
عن الشیخ عبد الجلیل وهو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری وهو عن والده ابی عبد الله الحسین الجوهری وهو عن الشیخ ابی
الحسین النوری رفیق الجنید وهو عن التستری واما السهیلیة فالشیخ ابو طالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
ابی عبد الله احمد عن ابیه ابی عبد الله احمد بن سالم البصری عن سهیل بن عبد الله التستری واما الحکیمیة فالخواجه نقشبند
البخاری تلقن من روحانیة شیخ محمد بن علی الحکیم الترمذی واما الخرازیة والحقیقیة فالشیخ شهاب الدین السهروردی
لبس الخرقة عن عمه القاضی وجیه الدین عمر عن والده محمد عمویه وعن الشیخ اخی فرج بد احمد همامشارکة الآخر عباس ابیه
وعن الشیخ احمد الاهوری ملباسه عن ممشاد الدینوری وملباس اخ الفرج الزنجانی لهما عن ابی العباس النهاوندی ملباسه
من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد وقد اخذ عن ابی سعید الخراز وهو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
وصحبت ذالنون المصری وسری السقطی وبشر الحافی والحمد لله رب العلمین + حضرت خواجه عبد الله احرار قدس سره
بیتی چند در رساله ایزد حضرات فرموده اند که مواش بطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق ست سبحانه وچون فهم
معانی آن ابیات در غایت غموض واغلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
مضامین آن بروجه وجدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان مدظله نمود باین تقریب
قلم ارشاد رقم متصدی کشف وبیان آن گردید ابیات این ست ابیات داد جاروبی بدستم آن نگار ؛
گفت زین دریا برانگیزان غبار ؛ آب آتش گشت وجاروبم بسوخت ؛ گفت از آتش تو جاروبی بیار ؛
کردم از حیرت سجودی پیش او ؛ گفت بی ساجد سجودی خوش بیار ؛ آه بی ساجد سجودی چون بود ؛
گفت بیچون باشد وبی خارخار ؛ - الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط ست
برهیاکل موجودات که بصفت وحدة خود جمیع موجودات را در گرفته وجاروب عبارة ست از ذکر لا اله الا الله که نفی
اله باطله میکند باهند نفی کردن جاروب غبار خس وخاشاک را از خانه - پس در اول حالت اهل ارشاد به نیابة
محبوب حقیقی سالکان را بذکر نفی واثبات میفرمایند برای نفی اله باطله هرچند در حقیقت حال هیچ باطلی نیست هرچه
هست نوعی از وجود ست وجمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر نفی واثبات دلالت میکند بر تمثیل غیری
پس مضمون خطاست اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غباری باید برانگیخت پس چون سالک
بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیریة از هم پاشید ونفی بیکار گشت و همین ست معنی آب آتش گشت وجاروبم
بسوخت یعنی تجلی صفت وحدة نفی واثبات را بیکار ساخت بعد از آن اهل ارشاد به نیابة محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد بر شهود وحدت تا رذائل بشریه متلاشی شود و تخلق با اخلاق الله بدست آید و همین ست معنے
از آتش جار و بے بر آرچون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتے در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر سوے
ظاهر مجرد میلانے دارد بالذات و همین ست معنی سجده بعد از آن مطلوب فنار الفنا ست که شعور بتوجه نباشد
و همین ست معنی بے ساجد سجودے خوش بیار اینجا اشکالے بهم رسید که توجه مستلزم علم بنفس خود ست زیرا که
نسبتے ست بین الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحدة چنین فائض شد که مبنی اشکال خلط علم حضورے
با علم حصولی ست و آنکه علم حضوری حضور ذات شیٔ ست نزدیک ذات و آنکه حضور بهم ذات اوست اینجا اتحاد
حقیقے ست ـ اثنینیة اعتبارے حالی ست بسیط که کثرة نسب را گنجایش ندارد اما در حالة نازله نسبتے بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد ـ مکتوب در تحقیق مجملے از نسبت حضرت ایشان مد ظلهم بطرق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجود موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهور ست و بیان تقلید آنحضرت به مذهبے از مذاهب
فقها و ائمه اربعه که بنام کمترین نیاز منداں صادر شده برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر ست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندیه ست و در نسبت باطن اقتدائے من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت
ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشارتے بآنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست
و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل
در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شدند هر وقت که از ان اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجادهٔ خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه ست و اقوی نزدیک
من باعتبار دلیل کتاب و سنته و اشبه باصول طریقه جنید و طریقه سهرودریه است اگرچه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار ست اما این چهار چیز از ین چهار طریقه استفاده کرده ام جزے الله تعالے اهلها خیر الجزا و فائده
دیگر زائد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکے نورے یافتم که بآن نور غالب تن ست و ریاست پیدا کرده بر جمعے دو صد کس باشند یا زیاده
و آن را متوارث یافتم اباً عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بخت ست اگرچه گاهے باعتبار دنیا باشد و گاهے
باعتبار دیانت و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثة بسیته بمن انتقال کرده ست ـ والله اعلم بالصواب
سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فنار بشریت وجود موهوب میدهند ـ موسی اندر درخت آتش دید؛
سبز تر میشد آن درخت از نار؛ شهوة و حرص مرد صاحبدل ؛ این چنین دان و این چنین انکار ؛

معنی فنار البشریت و وجود موهوب چیست گفتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
شده اند آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر است و آنکه نفس لطیفیه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدائے حال مغلوب یکے ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهے که آن غالب می کشد
میرود و چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بایستی
نماند الا بعد اجازه شرع چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریه او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتے یکون هواه تبعاً لما جئت به - اشاره بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی واقع شود محبت
حضرت حق و دوام توجه به او لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا اتصال بے کیف و قبله نماند توجه و
انجذاب خاطر او را الا بهمین معنے فانی شد در حق و باقی گشت بحق و ازینجا دو راه پیش می آید یکے راه نور القدس و
حجر بحت و آن شاه راهے ست به ذات بحت دویم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از گوه انا خود و انا هر موجودے بعد ازان استقلال آن حقیقة واحده بخیال خود بعد از
اتمام هر دو راه بایکی می آگاهانند او را بآنکه هر لطیفه حکمے دارد و حکم یکے حکم دیگر را مزاحمت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
می اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهائے مناسبه آن می کند
دل بسر و روح بکیفیة اتصال مشرف میشود و بالطیفه خفیه بمعرفة حقیقة واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب
گویند و این دو بیت اشارة بآن ست. سوال سویم - آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست. گفتم
بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعے واقع شود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدا تعالے
این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوے بحسب حال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبے
که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالے بهر مذهبے ازین مذاهب مشهوره معرفتے داده هست. الحمد لله تعالے
ایضا در جواب بعض مسائل این خاکسار ارشاد فرمودند؛ بسم الله الرحمن الرحیم - محبت عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است - پس لازم شد که
آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شتے دارد وجهی دارد متصل جوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل
صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتے
دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه
بالقوة و الاستقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه قلب که نزدیک [بروح] ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب

آنست واللہ اعلم کہ ظہور ثمرۂ طہارت و عبادت و نسبت اویسیہ و یادداشتی کہ غالب بر آن انس باشد و محبت اہل اللہ بوجہ انس و الفت پیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزہا و مناسب این چیزہا باشد انشاء اللہ تعالیٰ و اگر اتمام سیر لطایف مقدر ست آخر کار رجوع بہمین چیزہا باشد و استقرار در ہمین موطن ٭

ایضاً . در حل معانی این رباعی کہ منسوب ست بہ عارف روم قدس سرہ بر وفق درخواست کمترین املا فرمودند ٭ **رباعی** وے بر سر کوئے زلہ غارت کردم ٭ مریاگان را جذب بیارت کردم ٭ شکرانہ آنکہ روزہ خوردم رمضان ٭ در عید نماز بے طہارت کردم **شرح**۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ اولاً و آخراً ٭ احتمال دارد کہ معنے این رباعی بدین وجہ باشد قولہ وے بر سر کوی الخ۔ یعنے در اول سلوک بر سر راہ خدا البقیہ فیض اکابر کہ از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کردہ بودند تناول کردم۔ حاصل آن ست کہ باذکار و افکار کہ ازین برگزیدگان کابراً عن کابر روایت آمدہ ست پیش گرفتم قولہ مریاگان را الخ یعنے پیش ازانکہ از نجاست نفسانیہ و کدورت دہنی خلاص شوم بزرگان طریقہ را بہ اعتقاد تمام زیارت کردم و ہمت خواستم چہ از قبیلہ احیاء و چہ از قسم اموات قولہ شکرانہ الخ یعنے بعد ازانکہ ریاضت تمام شد و وصول بہ حاصل آمد و کار از مجاہدہ درگذشت و بہ مشاہدہ پیوست و بسبب جدا شدن ہر لطیفہ از لطیفہ دیگر احتیاج مجاہدہ نماند ترک ریاضت کردم و این کنایہ ست از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست قولہ در عید نماز الخ یعنے ہمہ اوقات واصل خوشی در خوشی ست و عید در عید ست و بہار در بہار ست الم فراق برخاستہ و قبض تفرقہ روی باستتار نہادہ و در ہمہ اوقات حقیقت نماز کہ حضور بی کیف ست حاصل شد طہارت ظاہر و عدم طہارت و نوم و یقظہ برابر شد وقتے کہ متطہر و متوجہ بجانب حق می نشینند از وقتے کہ مخالطت ازواج میکنند یا حساب دخل و خروج مے نمایند در اصل حضور ممتاز نیست ٭ واللہ اعلم بحقیقۃ الامور ٭

در جواب بعض عزیزان کہ انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ نمودہ بودند نوشتہ اند

بسم اللہ الرحمن الرحیم ٭ استفسار کردہ بودند کہ معنے قول حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ لو عرفت اللہ بمحمد لما عبدتہ ولو عرفت محمداً باللہ لما اتبعتہ چیست باید دانست کہ این کلمہ در جائے معتمد ندیدہ ام واللہ اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنے مناسب مشرب تصوف ہست۔ صوفیہ ذکر کردہ اند کہ سالک را بسوے خدا تعالیٰ دو راہ ست راہ معیت قال اللہ تعالیٰ وہو معکم این ما کنتم۔ و این راہ واسطہ برنتابد۔ و راہ وسائط قال اللہ تعالیٰ من یطع الرسول فقد اطاع اللہ۔ و قال۔ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ و این راہ در حق امتیان بیواسطگے برنتابد۔ بالجملہ درین کلمہ اشارہ رفتہ است بہ تکمیل ہر دو راہ و استقلال ہر یکے فرداً فرداً یعنے اگر مے شناختم خدا تعالیٰ را بہ محمد علیہ الصلوۃ والسلام عابد اوی شدم و مرتبہ عبودیت از من درست نشدے

زیراکه حقیقت عبودیت به معرفت ربوبیت راست میشود دیگر بار فرمود اگر می شناختم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را
به خدا بآن معنی که سر آن حضرت وجود و ظهور او به صورت محمدیه مطمح نظر باشد راه وسائط که اتباع اشارة بآنست
راست نیامدے بلکه جمع کردم بین الطریقین وایفاے حق هر یکے نمودم و هر قاعده متکلمین نیز صحیح ست زیراکه
ایشان میگویند واجب ست که خداتعالی را بدلیل عقلی بشناسد نه به اخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام اکتفا
کند و معرفت محمد صلے الله علیه وسلم بنبوت مقدم ست بر معرفت بسیاری از صفات واحکام پس اگر خداتعالے
را می شناخت و بشناخت او معترف نبوة ایشان میشد پس بوجهے که می باید شناخته باشد۔ هذا ما ظهر لی والله اعلم

مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبه خلت و حصول این
مرتبه عظمے به آنحضرت صلے الله علیه وسلم بوساطت بعضے افراد امت و آن
افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالے۔ بشهوده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالے
سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلے الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم
مستجاب گشت و باشارة مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست واین مقدمه بظاهر مورد
اشکالات کثیره است از انجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلے مقامات ست
مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا ست علیه الصلوة والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب
این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برائے مولای و مخدوم لباسے فاخره تیار کنند هیچ مزیتے
ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما
اتخذ ابراهیم خلیلا واین حدیث نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث
وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه۔ فلا اشکال زیراکه تشبیه بخلت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
میکند پس درین مسئله آنچه نزدیک تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت
راهنه توفیق تحریر آن باید بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ست ولیکن در بعض
اوقات حقیقت الامر الطریق اجمال ذرهی یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
شیخ بشیخی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه را چاره نداز دانستن اجمال و تفصیل واغماض نظر
از منحا نفتے از زمان که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیضے دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه
الصلوٰة والتسلیمات بسبب علو مبدأ الیقین ایشان و عموم فیضے که بر دست ایشان بر مردمان افاشده است
و بسبب ظهور انتظام دوره نبوی که از حجر بحت حضرت ایشان سر بر آورده و لاسباب اخری لا تطیق ان تحیلها
عقلنا هذه عنوان حظیرة القدس و شیخ آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثیل و صورت و هر چه ازین قبیل میتوان گفت
شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و تازگی بر دی کار مے آید ضمیمه حظیرة القدس میشود به سبب اجتماع بحت
نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند اهل دل بسیاست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفاے حق آن است که گفته شود که مصلحة کلیه الهیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصرے پیدا شود مثلاً آن حجر بحت شخصے باشد از کمّل
و آن حجر بحت بآن نور مجدد بمنزله شعاع تجلی اعظم و مشابه اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار
و ادوار و قطور خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتے کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت
با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ؛ چشم او را سرمه ام تا زلف او را شانه ام ؛ چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز
باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون نعته و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب
و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فایضه بر قلب ایشان
میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ اداء میفرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم است که از خصوصیة آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه
سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابة دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز
آن صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و نا صبر ورة آن مرکز دائره تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن
امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت خواب
اسد ابری اعتراض بفقد انیاب و اظفار اسد و یا و بر وذنب او وجهے ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن
و حقیقت کنه و حقیقت محمدیه و بیان دوائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده
و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بحت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه
و تفصیل حقائق این دوره شرحے که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد از خواص این دوره اند و بسیار
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و
بر دست وی بسیارے از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون

کائنات ست وشکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان
فتح دوره آورده مصدق او ست مثل اشارة بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز وایما دران تجاوز نکرده وسخن بی پرده
ادا نه فرموده ومثل قول بحقانیت علما اهل سنت ومعارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند ومخالف
نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس وتجلی اعظم وآن متعین
ست در نفس کلیه بلسان صورت را بے که در مرآة متعین شود ازین تعین بساطت اولی چند مرحله بر تربیت
والیشان هرچه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست ودرست ست ودرین صورت واجب ست قول بحدوث
ماسوی الله وقول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد انیست انچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ
مجدد متعین شده واگر تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلته
است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط واثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم
بآن معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه ازان خلت یافتند ودرینجا هیچ خدشه لازم نمی آید زیرا که
فضائل اضافیه مثل مقتدا ومتبوع عجم شدن بتوسط خلق متحقق شده است وهمچنین هر عالمے که بسبب او
جمع مهتدی شوند واتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند وآن عالم واسطه عموم
دعوة ومقتدا بودن آنحضرت صلعم مرآن قوم را خواهد انکار آن مکابره است - والحمد لله تعالی اولا وآخرا
وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه وسلم التسلیما کثیرا ؛ ؛

ایضا - مکتوب ارشاد اسلوب که بیکے از علمای مدینه منوره علی صاحبها الصلواة والتسلیمات
والتحیة متضمن اجازة روایه حدیث شریف وتلقین ذکر نفی واثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرموده اند

الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بفضیلة عظیمة هی حفظ الاسناد وامد من شاء منهم لسعة الطرق وعلو السند
وما اعظمه من امداد والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وقاید الغر المحجلین شفیع المذنبین
یوم الدین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو ولی الله بن عبد الرحیم
العمری الدهلوی وفد علینا ببلدة دلی من اقلیم هندوستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیة حصة وافرة الذی لح
علیه آثار صلاحه وبرکات تقواه فهی ظاهرة وباهرة الحافظ المجود للقرآن العظیم القاطن بمدینة النبی الکریم
الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرم المبجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمن عنده وضاعف
بره ورشده وابن المرحوم مصطفی جلبی الکتبجی اعظم الله اجوره واتیح فی افق الخیر نوره فاراد ان یقرا علی
شیئا من الحدیث واستجازنی لما تصح لی روایته فقلت هذا امر منکم یا اهل الحرمین بدا والیکم یعود وتلک
کلمة کنتم احق بها واهلها وحق الرب المعبود فلما ابی الا الزود ما لم اجد بدا من الاجابة مستمدا من توفیقه الرشد

والاصابة فقرا على اوائل الكتب الستة وغيرها من مشاهير الكتب الحديثية ولقنته الذكر بالنفي والاثبات على طريقة السادة
النقشبندية واجزته بكل ذلك وبجميع ماتصح روايته بشرط المعتبر عند اهله ووصيته بما وصاني به مشايخي من التقوى واتباع جادة
السنة في الظاهر والباطن وقد اتصل سندي والحمد لله بسبعة من المشايخ الجلة الكرام الائمة القادة الاعلام من المشهورين
بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلي والشيخ عيسى المغربي الجعفري والشيخ محمد
بن محمد بن سليمان الروداني المغربي والشيخ ابراهيم بن حسن الكردي المدني الشيخ عيسى بن علي العجمي المكي والشيخ احمد بن محمد
بن النخلي المكي والشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او
جمع له فيها اسانيده المتنوعة في علوم شتى اما البابلي فاجازني بجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه
الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه وعن مشايخه الثلثة الذين سردنا اسمائهم بعد
ابيه كلهم عن البابلي واما الشيخ عيسى فناولني مقاليد الاسانيد تاليفه شيخنا ابو طاهر واجازني بجميع ما فيه ابو طاهر
عن الاربعة المذكورين عنه واما ابن سليمان فاجازني بجميع ما في صلة الخلف تاليفه شيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف
مكاتبة واجازني بجميع ما فيه ولده محمد وفد الله عنه واجازني بجميعه السيد عمر عن جده عنه واما الكردي فاخبرني بجميع
الامم تاليفه سماعا عليه ابو طاهر بقراته على ابيه المذكور واما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدهان رسالة لبسط فيها اسانيده
اجازني بجميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه وكان ابو طاهر قاري درس واخص تلامذته وقرا عليه الستة بكمالها سمعت
من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفي مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من مسند الدارمي وموطا محمد وآثاره واجازني لسائرها
وبجميع ماتصح له روايته عن العجمي واما النخلي فله رسالة جمع فيها اسانيده اجازني لها ابو طاهر عنه وناولنيها الشيخ
عبد الرحمن النخلي ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لها عن ابيه واما البصري فالف ولده الشيخ السالم له رسالة
اجازني لها وبجميع ماتصح روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور وسمعت منه اوائل الكتب واجازني
ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقرا عليه شمائل الترمذي بكماله
الاحاديث سمر النسار فانه سمعه منه وهذا آخر ما اردنا املاءه في هذه الورقة ؛ والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

در جواب مکتوب مخدوم شیخ عبد الرؤف اصدار یافته ؛ حقائق ومعارف آگاه تذکره اہل الله
عزیز القدر جلیل المقام زبدة الکرام قدوة الانام مخدوم وشیخ عبد الرؤف سلمه الله تعالی۔ از فقیر ولی الله عفی عنه
بعد از سلام محبت التیام مکشوف باد۔ مکتوب بهجت اسلوب که در تفقد این ضعیف اصدار
شده بود رسید۔ الحمد لله که عزیزان متوجه حال این مسکین شکسته بال انداز توجه تفقد ایشان
امید قوی می شود ترقب از مکارم اخلاق ایشان آن ست که آینده بر سنن گذشته متفقد
احوال و داعی لظهر الغیب باشند ؛ احسن الله الیکم واطال لقبارکم وعمم فوائدکم وتمم عوائدکم والحمد لله اولا وآخرا

حضرت مخدومی شاہ نور اللہ بدھانوی سلمہ اللہ تعالی معنے این بیت التماس کردہ بود
کہ منسوب ست بحضرت حکیم سنائی قدس سرہ بیت این ست بو متبوع صورت اجمالی ٭ وقت تفصیل منعکس شد حال
وحضرت ایشان ادام اللہ بقارہ معنے آن بتوجہ نوشتہ اند کہ تاویل این بیت بر قاعدہ تصوف آن ست کہ
درمرتبہ فیض اقدس ذات بجود عالم شد۔ بعدازان تا آنجا بود خود التفات فرمود ہر نحوی ازان آنجا حقیقتے
گشت از اعیان ثابتہ پس در مرتبہ اجمال کہ عبارت از مرتبہ فیض اقدس ست بود اجمالی متبوع ست و
ماہیات تابع آن کہ بنہ تشعب التفات با نجار خودش منشعب شدہ واو را تحقق وقیامی نیست الا بہ ذات
ودر ذات وبرائے ذات ودرمرتبہ فیض مقدس کہ تفصیل عبارت ازوست حقیقت وجود تابع ماہیات شد پس
در ہر ماہیتے احکام علی حدہ برروی کار آمد بحقیقت آن احکام وجود ست لیکن مقید بقانون آن ماہیت ومعین
بمسطر آن پس درین مرتبہ وجود تابع ماہیات گشت ٭ در تحقیق مسئلہ سیادت فرزندان
شریف کہ پدران آنہا ودہ شرفا باشند بروفق التماس خاکساران املا فرمودند
الحمد للہ۔ سیادت وشرف را آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بیان نہ فرمودہ اندکہ چیست ودر قرآن ثلثہ اولے ہم
اصطلاحی مقرر نہ شد آنچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر آن احکام شرع دائر فرمودند لفظ اہل قربی داہل بیت
است وفقہا اتفاق کردہ اندکہ اگر کسے چیزے بر حسنیتین یا حسینیتین وقف کرد فرزند حسنیہ یا حسینیہ چون
پدرش حسنی یا حسینے نباشد داخل نہ میشود واین موافق علم انساب ست وموافق احادیث صحیحہ واگر بر ذریۃ
حسن وحسین وقف کرد ابن حسنیہ یا ابن حسینیہ کہ پدرش حسنی یا حسینے نیست داخل مے شود ودر لفظ ولد اختلاف
کردہ اند پس وظیفہ فقیہ درین مسائل آنست کہ گوید اگر اصطلاح زمان واقع شدہ باشد کہ شریف وسید
بجائے اہل بیت وذوی القربے اطلاق کنند ہمہ بنی ہاشم سادات باشند واگر اصطلاح زمان چنین ست
کہ ذریۃ حسن وحسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند واگر اصطلاح زمان چنین باشد کہ حسنے یا حسینے را
سید وشریف گویند اولاد بنات داخل نشوند وحق آنست کہ شیخ جلال الدین سیوطی گفتہ است در رسالۃ
العجاجۃ الزرنبیۃ فی السلالۃ الزینبیۃ کہ اتفق السلف علی ان ابن الشریفۃ لا یکون شریفا حتے یکون
ابوہ شریفا۔ پس اینست اصطلاح مشہور از سلف وخلف وہیچ شبہہ نیست کہ در زمان ما از سید و
شریف حسنی وحسینی را مے فہمند پس اطلاق اسم سید اولاد شریفہ وسیدہ چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست وکفاوت ہم از جہت آباست ونسب ہم از جہت آبا۔ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم زبیر را از
بنی ہاشم نشمردو سہم ہاشمیان بایشان نداد وحضرت عمر رضی اللہ عنہ دفتر بر قبائل نہادند واولاد بنات
قومی را بآبا منسوب ساختند نہ بقوم امہات واہل نسب اولہم الی آخرہم۔ بر ہمین رفتند لہذا محمد دیباج را

در عثمانیان مے نویسند نہ در علویان حالانکہ والدہ ایشان دختر حضرت امام حسین ست رضی اللہ عنہ وشواہد این مسئلہ بسیارست ومن انکر الاجمال فان علیہ التفصیل واللہ یقول الحق وھو یہدی السبیل۔ اگر کسے گوید کہ حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضے اللہ عنہما سیادت از طرف والدہ داشتند پس می باید کہ سیادت از طرف والدہ باشد جواب گوئیم کہ سیادت در عرف متقدم بمعنے بزرگی وریاست ست وآنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ایشان را تشریف دادند باین کہ ہما سید اشباب اہل الجنۃ ای رئیسا شباب اہل الجنۃ واین سیادت بملاحظہ کمالات باطنہ است نہ بحسب نسب وہر حکمے کہ ایشان داشتند از احکام اہل بیت وذوی القربے ہمہ از جہت ہاشمیتہ بود الا ذریۃ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودن کہ از جہتہ والدہ داشتند وابو عبداللہ حاکم روایت کردہ است حدیثے باین مضمون کہ اولاد ہر زنے منسوب میشوند بہ پدر خود الا حسن وحسین کہ منسوب بمن اند پس اگر ایشانرا محمدی بگویند درست ست واین کرامتے ست مخصوص بایشان ومن بعد حکم ہمان ست کہ سیادۃ اصطلاحی ست اگر مراد بآن حسنی وحسینی بودن ست وھو الظاہر پس سیادت از جہتہ آبا باشد دون الامھات واگر اصطلاح دیگر پیدا شود بہمان اصطلاح سخن گوئیم چنانچہ اگر قومی سید ترک را بگویند یا حبش را فلا مناقشہ فی الاصطلاح ؛ کتبہ الفقیر الے رحمۃ اللہ الکریم ولی اللہ بن الشیخ عبدالرحیم برائے حضرت مخدوم میان محمد عاشق پھلتی سلمہ اللہ تعالے ؛ نوشتہ اند شوقے کہ بدیدن شما داریم بالحقیقۃ ازلی ست کہ تجدد را در رنگ زوال بدامن او دست نمیرسد ہمین یک لطیفہ است کہ بخودش مے پیچد از یکے سر بر می آرد وقبلہ توجہ دیگر برامی سازد وبخود اندر میگردد ۔ وتنتقل الھفیات عن جرعاتہا ؛ وصباتی بالعلو لا تنتقل ؛؛؛ بعضے نکات غریبہ کہ در بعض اوراق بہ خط مبارک ایشان یافتہ شد۔ تبرکاً نقل آن نمودہ شد منہا عم بزرگوار من علیہ الرحمۃ در مجلس حاضر بودند در انجا تحقیق بیت مشہور کہ علم حق در علم صوفے گم شود ؛ این سخن کے باور مردم شود بحث افتادہ بود وہر یکے چیزے میگفت شخصے از مجلسیان توجیہا آغاز کردہ کہ علم حق در ترکیب مقلوب ست تقدیرش آنکہ در علم صوفے گم شود۔ فلا اشکال حضرت عم من بر بداہت جواب دادند این سخن کے باور مردم شود۔ منہا۔ طفل بودم کہ شیخ فیروز شاہ کہ از مشاہیر عصر بودند ودر سلسلہ شیخ آدم بنورے پیوند داشتند بملاقات حضرت والد رضے اللہ عنہ آمدند ہمانا کہ مشرب ایشان تجویز رویۃ حق سبحانہ بود بصر در دنیا ولہذا درین مسئلہ با حضرت والد بحثے میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث کردہ بایشان والزوم کہ بصر یا از غایۃ ضعف وناتوانی چیزے کہ خلف ما باشد نتواند دید بلکہ آنچہ پیش رو ما باشد نتواند دید بلکہ اقرب بصر از نفس خود چیزے ہست نفس خود را نتواند دید با وجود این ناتوانیہا چہ امکان

باشد که لطیف لطیف را معائنه کند از بن ترقیات از ادنے با علی نہایت در ابتہاج و انتعاش آمده ترک آن
بحث نمودند و ہمگی کلام ایشان بعد ازین تقریر ستائش این مسکین بود و پرسش حال و بیان مآل واللہ اعلم
منہا ۔ روزے حضرت والد قدس سرہ در راہے میرفتند و ہلی بود که یاران بنوبت سوار مے شدند بعضی یاران
از نوبت رعایت تسویۃ نکردند و بحال پیادگان و ملال ایشان التفات ننمودند حضرت ایشان گفته فرستادند
که قولہ تعالے ۔ اعدلوا ہو اقرب للتقوی در کدام سیپاره است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نه فہمیدند
فرمودند بپرسید که این آیۃ در قرآن ہست یا نه دریافتند که غرض چیست میان بدرالحق فرود آمدند و التماس
نمودند که این آیۃ در محلے واقع شده که بعید دون بعد از وی ست منہا ۔ روزے حضرت والد قدس سرہ
بمیان محمد دلیل ملاطفه فرمودند که رغبت خاطر شما الصوت متناسب بیشتر ست یا الصوت جمیله گفت الصوت
تبسم فرمودند و گفتند ع شنیدن کے بود مانند دیدن ؛ منہا ۔ در بزم چون خسرو و شیرین بہم آمدند ندیمان
با مر خسرو این مردم را و ستانہا زدند یکے گفت در زمین گنجے نہاده بود فرید و لے از ان خبر یافت و آن را
باز کرد و گنج برداشت دیگرے گفت تذروی با آئین سرو ی سیخرامید و بازی میکرد ناگاه شاہین آمد و او را
نخچیر کرد ۔ دیگرے گفت چشمہ بود شیرین تشنہ شیرے بد انجا رسید و سیراب شد ۔ دیگرے گفت لعلے بود گران
قیمت در کانے پنہان شاہے بدان اطلاع یافت و بر گوشۂ تاج نہاد رونق بر رونق بیفزود ۔ دیگری گفت
گوہرے بود فرد آنرا بیاقوتے منضم کردند عقدے گران بہا از ان منتظم شد ۔ دیگرے گفت آفتاب و ماه ہر دو
باہم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بود اندر مرغزاری گوزنے راه او گرفت رسن در گردن شیریان افگند
و اسیر خود کرد شیرین گفت شاہے کامرانی کنیزکی را نواخت کنون کز دست خسرو نقلی و جام ست نه کنیزو
که صد خسرو غلام ست بزم در سایه آن ماجور یاد ندیمش بخت و دولت یار و زباد ؛ منہا ۔ مستعد خان
مردے بود از فضلائی روزگار در حصول دستگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاه و حشمت بوطن خویش مراجعت نمود
و آنجا تزوج کرد چون دو سه ہفتہ از تزوج او بر آمد بدل وے دردی پیدا شد و در یکدو ساعت جان تسلیم کرد
شنیدم که دران زمان این بیت تکرار مینمود و دست تاسف بر ہم مے زد ؏ عمر در تحصیل دانش رفت نادانم ہنوز ؛
کار دان بگذشت و من در ساما نم ہنوز ؛ [له] و من منظوماته دام فضله ۔ فراغت یافتم از حج و عمره ؛ چوا حرامے
سر کوی تو بستم ؛ چو دیدم روی زیبائے تو جانا ؛ ز تشویش وجود خویش رستم ؛ بیا ساقی بده جام شرابے ؛
که مخمور صبوحے الستم ؛ ایضاً محبت نام جوش طبع و میل نفس گشتن ؛ سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشند ؛
ز ناز کی طبع غیر از خود نما سہا نے آید ؛ درخت بید ار دیدم که دائم بے ثمر باشد ؛ بوسعت مشربان بر یک تعلق
در نمیگیرد ؛ اگر نقشے زنے بر روی دریا بے اثر باشد ؛ ایضاً ۔ مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمی ساز

[له] منہا حضرنا یوم ختم البخاری ضیافۃ الشیخ ابی طاہر فقال الشیخ یو میذنا الشیخ شعبان لم یحضرنا قلت ہو فی رمضان ای صائم فقال محمد بن راشد تقدم الیوم باره علی سنیه ای صار الشعبان قلت انه ما تقدم باده الا علے علینه اسے صار شعبان ؛

نگردد گرد آب صاف چون یکجا وطن گیرد ؛ صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ؛ بر و بالوعہ را چون دُرد بنشیند
تماشا کن ؛ ایضاً ۔ ہر ذرہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ؛ بسی تا ننشست یکجا باطنش صافی نہ شد ؛
ھ دوائے دردمن بر جمع اضداد تو می نازم ؛ نمک ریزد دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ؛ جہان و جان فدای
وضع شوخ شہر آشوب ؛ قیامت می نمائی دم عیسے و مریم ہم ؛ دریں دو بیت اشارت کردہ شد بہ حال
عجیب کہ آن جمع ست در فلق قلب و انس روح دریک حالت و مادی از ان یک والتذاذ از ان دیگر بیکدفعہ
ھ توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن ؛ توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم ؛ زیک منبع دریجا
مختلف فوارہ میجوشد ؛ مزاج حرص قارون زہد ابراہیم ادہم ہم ؛ بخارے از زمین خیزد بباد جود رآمیزد ؛
گہے باران ریزان ست دگاہے برف و شبنم ہم ؛ دریں سہ بیت اشارتست باضمحلال حقائق متخالفہ دریک حقیقت
و امتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صور و ہیاکل ھ کہ اے طرفہ نیرنگی دریں کاشانہ سردادی ؛
کہ عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم ہم ؛ دریں بیت اشارتست بسریان عشق در جمیع عالم چہ
فلک و چہ ملک و چہ عنصر و چہ اعراض خصوصاً انسان کہ عشق طبعی و ارادی ہر دو دارد بآنکہ بسبب سریان
آن بصحت کلیہ است ؛ در تقریظ رسالہ لبعض اہل عصر کہ املا فرمودہ بودند ؛
رایت و ریقات تدل بشرہا ؛ علے لبشہ تحریرہا ہو ضابطہ ؛ جلیل و کریم النفس والعرق ماجد ؛ بجلتہ الضحا
لمن لاذ حائط ؛ وما کان من مدح قضیہ ثبوتہ ؛ وما کان من تقدح فذا عنہ مائط ؛ ولا غرو بیدی نکتہ المعنیہ ؛
اذ العلم مبسوط و ذلک باسط ؛ رباعی ناظن بری مدرک تازندہ دل ست ؛ تا تو سن نازندہ بازندہ دل ست
گویم بتو رمزے اگر نفہمی آنرا ؛ این جوہر تابندہ بجود زندہ دل ست ھ ناگزیر تو منم ای ملپذیر ؛ رو مگردان
بعد ازین از ناگزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ درمن آویز و مرا محکم مگیر ؛ غیر من گر با تو بایستی بود ؛
آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ جان من در ہجر یار خود بسوخت ؛ من عذاب الہجر اجرنی یا مجیر ؛
بیقرارم روز و شب بے روی یار ؛ باز بنما روے یارم یا قدیر ؛ اندرونم بے مجالش تار شد ؛
کے شود یارب بوصلش مستنیر ؛ ای برادر بعد ازین ہشیار باش ؛ فرق میکن درمیان شیر و شیر ؛
در کشف دقائق معانی ۔ رباعی کہ درین نزدیکی از زبان خامہ گوہر فشان بندگان
حضرت الیشان تراوش نمود بموجب استدعای حضرت مخدوم شاہ نور اللہ بدہانوی تحریر یافت
برادر عزیز القدر شاہ نور اللہ تعالے ۔ از فقیر ولے اللہ عفی عنہ ۔ بعد از سلام محبت مشام مطالعہ نمایند
کہ معنے این رباعی استفسار کردہ بودند ؛ ناظن نگینے مدرک خواہندہ دل ست ؛ تا تو سن نازندۂ بازندہ
دل ست ؛ گویم بتو رمزے گر بفہمی آن را ؛ این گوہر تابندہ بجود زندہ دل ست ؛

غرض ازین رباعی تنبیه ست بر حقیقة ایشان که آن را تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
ظاهره از وی قوت مدرکه متحرکه بالاراده است و اینمعنے در جمیع انواع حیوانات یافته میشود واین طبقه آن نیست
که ایشان بآن ممتاز باشد طبقه خفی تر این عقل ست که در حیوانات یافته نمیشود واخص صفات عقل انتقال ست
از چیزے بچیزے خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس وآنرا باعتبار این صفت بتوسن
تازنده تعبیر کرده شد زیراکه دور دور رفتن عقل در افکار مشابه است بدویدن اسپ تیزرو و در لفظ توسن اشعار
هست بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی ست هرچند بزیادت بعض امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخص
صفات او فخر و بر خود کشتن در طلب نفع و دفع ضرر و حب جاه همت صرف کردن ست وباین اعتبار تازنده
گفته شد واین طبقات بمنزله پوست ست حقیقت آدمی را واصل حقیقت او گوهرے ست تابنده یعنی مضئ و متشعشع
ونجود زنده یعنے بجودی که جسم باو زنده میشود واو را اینمعنے زندگی از کسے حاصل نشده وآن نفس ناطقه است
بلکه تجر بحت که روشنی نفس ناطقه از وی ست واو فی الحقیقة حجابے ست از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده
و در آخر ملحق خواهد شد بتجلی اعظم وابد الدهر بهمان وجه خود که بمنزله وجود عرض ست بنسبت جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
ابد الدهر متحقق خواهد ماند والسلام ❊ عزیزے معنی این بیت استفسار نموده در جواب او املا فرمودند
بیت ❊ ای مشکل حل وحل مشکل ❊ زان سوے ازل بهشت منزل ❊ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفے اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه مسیبے بیتی که صاحب مسموعات از خواجه عبید الله
احرار وایشان از خواجه محمد پارسا قدس سرهم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
تیه بخاطر میرسد مینویسد والله هو الموفق الصواب ❊ ای مشکل حل وحل مشکل ❊ زان سوے ازل بهشت منزل
این بیت مسوق ست در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنے ای اجمال تفصیل واین کلمه اشارت
است بآنچه نزدیک صوفیه صافیه مقرر شده است که عالم تفصیل ست وانسان کامل اجمال آن ❊ وتزعم
انک جرم صغیر ❊ وفیک انطوی العالم الاکبر ❊ قوله وای حل مشکل یعنی ای علة غائیة عالم زیراکه هر چیزے
که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد را علة غائیة هست وتشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد وآن مبهم متشخص گشت وحکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه
اشارتیست بآن نکته که بر السنه صوفیه میرود لولاک لما خلقت الافلاک قوله زان سوی ازل الخ اشاره
هست بآنکه حقیقت انسان کامل یعنے نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
حقیقت الله ست که جامع جمیع صفات کمال ست واحدیته جمع وجوب وامکان وآن حقیقت پیش از
حقائق وجوبیه که ازلے اند بچند مرتبه متحقق شده است تقدما ذاتیا لا زمانیا ولا مکانیا کما لا یخفی و در تحقیق عدد هشت

نکتہ آنست کہ صفات ذاتیہ نزدیک ماتریدیہ ہشت ست ونزدیک اشاعرہ ہفت پس عدد اکثر را اختیار کرد
کہ اکثر اقعد ست بمطلبی کہ ارادہ نمودہ ست وہذا القدر کاف لمن کان مطلعًا علے اذواق القوم والحمد للہ اولاً وآخرًا وظاہرًا وباطنًا
شخصے از معنے بیت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ کہ ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق الخ سوال کرد
کہ مراد از عشق وموت وحیوٰۃ چیست وگفت کہ عشق الہی چگونہ متصور شود کہ موقوفست بر
تصور مطلوب وتصور مطلوب اینجا نکتہ محال ست واگر باوجہ تصور کنند معشوق ہمان وجہ باشد
واگر مراد عشق مظہری باشد باید کہ عاشق دینار ودرم را نیز عاشق الہی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
الحمد للہ المراد من العشق المحبۃ الذاتیۃ التی لاتنال الا بالتجلے الذاتی والمراد بالحیوٰۃ الکمال الجامع بین الجذب والسلوک
الذی بہ یصیر الانسان خلیفۃ الحق ویتوقف علی وجودہ بقاء العالم والمراد بالموت رد النفس الے اسفل السافلین
والانغماس فی البہیمیۃ ویکفی فے تعلق الذی ارذناہ میل المظہر الے الظاہر ومیل الدایرۃ الحادثۃ بحرکۃ الشعلۃ
الجوالۃ الے تلک الشعلۃ ومیل الاجسام الارضیۃ الے المرکز ولایحتاج الے تصور شئے وان کان یستتبع التصور
ثم الوجہ الذی حصل بہ العلم مرآۃ لاکنہ فالمنطبع فے النفس ہو الوجہ والمنکشف علیہا بنوع من الانواع الا
نکشاف ہو الکنہ وثبوت حب اللہ عز وجل فضلا عن امکانہ ثابت بالکتاب والسنۃ واتفاق الامۃ قال اللہ تعالے
یحبہم ویحبونہ وقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ وکلام کبراء الامۃ کثیر لا یخفے
علے من اراد تتبعہ والسلام علے من اتبع الہدیٰ ؛ عزیزے معنے این فقرہ کہ از کلام حضرت شیخ
ابوالحسن خرقانی استفسار نمودہ بود ؛ کہ گفت اگر دعوے کنی معنے خواہند چون
معنے پدید آمد سخن نماید کہ از معنے ہیچ نتوان گفتن در جواب نوشتہ اند ؛ ظاہر آن ست کہ
لفظ سخن نماید تحریف شدہ است در اصل سخن نماند باشد درینصورت معنے ظاہر ست کہ اگر کسے دعوے
کمالی بکند از وی تحقق آن کمال بظہور آثار آن طلب کنند وچون معنے یعنی نسبت الہی بطریق غلبہ در
شخصے متحقق شود سخن نماند یعنے وی مشغول باظہار آن نسبت وشرح وبیان آن نمیشود زیرا کہ
الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصر ند واگر نسخہ صحیحہ سخن نماید باشد معنی او سخن رو نماید وبروی ظاہر نشود
روزی عزیزے بحضور آنحضرت سلمہ غزلے چند طرب انگیز خواندہ از انجملہ غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند
نخستین بادہ کاندر جام کردند ؛ ز چشم مست ساقی وام کردند ؛ ز دریای قدم موجی برآمد ؛ مر اورا بحر امکان نام کردند ؛
ہویدا شد در امکان صورت حق ؛ بآن صورت جہانرا رام کردند ؛ ہمے بایست تفصیلے ازان رو ؛ مکارم را بجا اتمام کردند ؛
شراب وحدۃ از خمخانۂ غیب ؛ مرا صبح ازل در کام کردند ؛ چو غلطیدم ز مستیہا بہر سو ؛ حریفان مستی از من وام کردند ؛
حقیقت را کہ مستور از نظر بود ؛ بما مشہود خاص وعام کردند ؛ پس آنگہ موج دریا باز کردند ؛ باتمام فنا اکرام کردند ؛

آیین رمزے دقیقے باتو گویم ؛ بخود آغاز برانجام کردند ؛ غرض از نظم این ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة
وتعیین مراد او از باده وجام واستعاره از چشم ساقے وحاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکے آنکه از
جام مرتبهٔ امکان مراد باشد واز باده کمال او با فاضهٔ صور انواع وخواص آن واز مستے چشم ساقے فیض اجے
که عبارت از تجلے اعظم ست باصطلاح ما وحقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات ودرین نظم عدول باوضح
از مستے چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج همان باده کرده شده است عکس روی آن گلفام زدریای البین
اشاره به همین معنے ست دیگر آنکه کمالاتے که درطبقهٔ بنی آدم ظاهر شده واتمام خواص نوعیه واستقرار
احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطهٔ احجار رحبت افراد کمال ست که وجود ایشان بجهت مصلحت
تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است وفے الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق واین اشارت بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواختهاند ودر نشار دنیا از ایشان آثار همان
استعداد بر روی کار آمد ملل ومذاهب پدید آمدند واعلام ارشاد برافراشته شد وسبب هدایت جماعت بنی آدم
گشت وبتحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزے می فهمند وذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهے از
وجوه ملتفت میشود واین همه برکات نفوس کامله ست چه نفوس مقارنه باجساد وچه مفارقه از انها ومعاد
این نفوس اضمحلال ست در تجلے اعظم ومشمول شدن بفیض آن بوجهے که انا واسطے ایشان را درخود مستهلک
سازد وانانیات صغرے را وجودی پیدا نه باشد ودر هیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز وبلسان اشارت
ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلے اعظم امبدا ومعاد نفوس کامله است ؛ والسلام ؛
تحقیق معنے بعض ابیات مثنوی مولوی قدس سره که عزیزے سوال نموده بود حضرت ایشان
جواب آن ارشا فرمودند ؛ ابیات این ست که نوشته شده ؛ هم بخوان استیاس الرسل
اے عمو ؛ تا بظنوا انهم قد کذبوا ؛ این قرأت بخوان که تخفیف کذب ؛ این بود که خویش بیند محتجب ؛
درگمان افتاد جان انبیا ؛ ز اتفاق منکرے اشقیا ؛ جواب الحمد لله صحابه در آیه حتے اذا استیاس الرسل
وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضے الله تعالے عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند وکذبوا به
تخفیف میخواند وتخفیف را مفسد معنے می انگاشت زیرا که درصورت تشدید معنے آنست تا وقتیکه ناامید
شدند پیغامبران وگمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنے جمعے که ایما آورده
بودند خطرهٔ ارتداد بخاطر ایشان گذشت ونسبت دروغ بنسبت انبیا محظور ایشان شد واگر کذبوا به
تخفیف خوانده شود معنے چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنے خدا تعالے
وحی دروغ فرستاد با ایشان واین گمان مخالف عصمت انبیاست آخرج البخاری عن عروة عن عائشه

قالت له وهو يسالها عن قول الله عز وجل حتے اذا استیأس الرسل قال قلت اکذبوا ام کذّبوا قالت عایشه
کذّبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذّبوا هم فما هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا بذلک فقلت لها وظنوا
انهم قد کذبوا قال معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلک بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین
آمنوا بربهم وصدقوهم وطال علیهم البلاء واستاخر عنهم النصر حتے اذا استیأس الرسل ممن کذبهم من قومهم و
ظنت الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم جاء نصر الله عند ذلک و عبد الله بن عباس کذبوا به تخفیف میخواند و میگفت خدا تعالےٰ
جای دیگر میفرماید وزلزلوا حتے یقول الرسول والذین آمنوا معه متے نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم تؤمن قال
بلے ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفت نافق حنظله
پس شک وظن اینجا مجازیست بمعنے آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب
شک کننده در حقیقت وحے یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحے و این مشابه سایر متشابهات قرآن ست مثل آیہ
براه همّت به وهمّ بها که بمعنے جوادآمده است فے الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم
الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتے یقول الرسول والذین آمنوا معه متے نصر الله فان صح هذا عن
ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال ویهجس فے القلب من شبهة الوسوسة وحدیث النفس علے ما علیه البشریة
واما الظن الذی هو ترجح احد الجائزین علے الآخر فغیر جائز علے رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف
الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فے المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأة ابن عباس اختیار میکند و توجیه
میفرمایند که احوال انبیا مختلف ست در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینده رأے العین مے بینند و
در بعض اوقات حجاب بشریت مانع مے گردد و از حالت رأی العین فرود مے آیند و ضیق خاطر و اضطراب
بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد مکتوب هدایت اسلوب
برحسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیلے واضح بر فرقه ناجیه واقع شد تحریر یافت
الحمد لله والصلوٰة والسلام علے افضل انبیائه - اما بعد روزے عزیزے فاضلے ذکر کرد که هندوے
توفیق اسلام یافت و در پے تعلیم شرائع اسلام افتاد در ینولا شخصے از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق
متعدده دارد و صائب ترین طریقها طریقه شیعه امامیه ست که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت ست
واهل البیت ادری بما فیه زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بطور امامیه
ترا التعلیم نمایم بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بد ترین
فرق اسلام ست زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا التعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال درماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندے در تنازع بود هر یکے بجانب خود میکشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو بر ملا وقتے کہ الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذہبین پیش ایشان بکن
ببین کہ کدام یک را ترجیح میدہند و کدام یک را از اظہار عقیدۂ خود میان ایشان خائف و ہراسان ست پس سواد
اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سعی پاکیزہ گشت و مقابل این حکایت خواجہ محمد امین
را سوالے بخاطر رسید کہ وجہ ترجیحے کہ این فاضل بران اعتماد نمود امرے خطابے بلکہ شعرے ست
اعتماد را قابل نیست زیراکہ در بلاد ایران اگر این تنازع واقع مے شد الوف ناس جانب امامیہ را ترجیح میدادند
و لبا بدعات شائعہ کہ عموم ناس بدعت بودن آنہا نمیدانند و در استحسان آنہا افتادہ اند و ہمچنین ست
کلام درمیان مذہب حنفیہ فیما بینہما کما لا یخفے بعد از ان بخاطر ایشان رسید کہ لطف الٰہی مقتضے آنست
کہ درین مسئلہ حجتے قاطعہ بودہ باشد کہ دران حجت شکوک و شبہات را گنجائش نبودہ آنرا دریافت بحقیقت امر
مہتدی شد و اگر نفس و شیطان ارادہ داشت ہالک شدہ باشد بعد ثبوت حجت بوجہے کہ معذور نباشد
بعد از ان در تعیین آن حجت قاطعہ بخاطر ایشان قلقے پیدا شد از فقیر حفی عنہ طلب کشف آن نمودند
گفتم درین مسئلہ و در سائر مسائل کہ موقوف علیہ شرائع باشد لطف الٰہی مقتضے آن شدہ است کہ
از علوم حاصلہ مخزونہ فے الصدور حجت قاطعہ منصوب فرمود ہرچند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونہ میسر نمی آید و در بعض افراد ہوائے نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعہ میگردد
ہرچند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نہادن باحکام
قرآن و جنگ زدن بفرمان حضرت رحمت مہداۃ علیہ و علے آلہ و اصحابہ افضل الصلوٰۃ اول چیزی
کہ عقل آنرا بر خود ش واجب می گرداند آنست کہ تتبع اخبار آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الٰہیہ
باید کرد و مردمے کہ آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیراکہ کلام ما در شخصے ست کہ تصدیق کردہ است
بتکلیف اللہ تعالے عباد خود را باحکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساختہ چنانکہ ذکر کردیم و خبرے
کہ ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیدہ باشیم و در خارج بچشم خود ندیدہ باشیم طریق علم آن بجز تتبع روایات
ثقات نمی تواند بود و ناچار بر خود لازم میگرداند کہ اخبار اہل ملت از ائمہ خود دو قسم میباشد نقل لفظ
صاحب ملۃ و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
عقل حصر مے کند اخبار حضرت علی کرم اللہ تعالے وجہہ باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
و فہم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکہ درین امر مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریرے می فرمود و از ہیچ احدی قدح دران اخبار بظہور نپیوست
بر خلافت جان آرا خاصہ وکہ در دار و گیر لم و لا نسلم افتادہ بود کما لا یخفے جماعۃ حفظ آن اخبار نمودند تا آنکہ

در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض متشابه بعض یافتیم واختلاف فاحش درمیان
این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لایخفے وہمچنین عبداللہ بن عباس و
عبداللہ بن عمر وعبداللہ بن مسعود وحضرت عائشہ وابوہریرہ وابوموسے وعبداللہ بن عمرو بن العاص و انس
وابوسعید وجابر وہلم جرا الے سائر الصحابہ آثار حفظ وضبط وکوشش تمام درحفظ احادیث آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم از ایشان ظاہر شد واخبار بعض را بالبعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعے کہ
این اخبار را متتبع اند از جملہ دین اند وواسطہ عقد ملتہ درین محل باید دانست کہ این قسم تفرقہ برائے کسے ست
کہ در احوال فرق ملتہ استقرا اتمام کردہ باشد والاعوام را منصب آنست کہ بوجہ از وجوہ بحبّ واجتہاد
جملہ ملت را از ثوابت بشناسند وتابع جملہ ملت شوند تا آنکہ استقرا ایشان کامل گردد وپردہ از روی کار برانداختہ
شود این ست عملی کہ خدائیتعالے تکلیف را بران دائر ساختہ ست ودر اذہان ایشان اصل را مرکوز نمود
بوجہہ اجمال ہرچند تفصیل آن دفترے مے طلبد ❊ والحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً

فضیلت محمد بن اسمعیل البخاری

مکتوب در ذکر شمہ از مناقب ابو عبداللہ محمد بن اسمعیل البخاری رحمۃ اللہ تعالے رحمۃ واسعۃ و
بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امہات اکثر علوم دینیہ موجب استدعائے این نیازمند ارقام یافت
الحمد للہ والصلوۃ علے سیدنا محمد صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم امابعد روزے در حدیث لو کان الایمان عند
الثریا لنالہ رجال او رجل من ہٰؤلاء یعنے اہل فارس وفے روایۃ لنالہ رجال من ہؤلاء بلا شک مذاکرہ
میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفہ درین حکم داخل ست کہ خدائیتعالے علم فقہ را بردست وی شائع ساخت وجمعے
از اہل اسلام بآن فقہ مہذب گردانید خصوصا در عصر متاخر کہ دولت ہمین مذہب ست ولس در جمیع اقالیم
بادشاہان حنفے اند وباشوات وقضات واکثر مدرسان واکثر عوام حنفے وامام ابو عبداللہ بخاری نیز داخل ست
کہ خدائیتعالی علم حدیث را بر دست وی مشہور گردانید وتا زمان ما حدیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بواسطہ
این مرد مردانہ باسناد صحیح متصل باقے ماند شخصے از اہل عصر کہ با اہل حدیث نقارے داشت مانند حال اکثر
متفقہہ عصر ہداہم اللہ تعالے طریق الصواب این سخن اخیر را نہ پسندید وگفت بخاری حفظ حدیث داشت
نہ علم ووے رحمہ اللہ قوی بود در حفظ حدیث وضعیف بود در فقہ وفہم معانی از مخاطبہ آن عزیز روی بازکشیدم
کہ فائدہ نداشت ومتوجہ بیاران خود شدم وگفتم کہ شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبداللہ امام
الدنیا فے فقہ الحدیث واین سخن نزدیک کسی کہ تتبع فن حدیث کردہ باشد بدیہی ست قابل تشکیک نیست
بعد از ان چیزے از تحقیقات علمیہ کہ منشا آن بخاری بود ست وحامل لواء آن غیر بخاری کسے دیگر نبود
بیان کردم ودران باب خدائیتعالے ہرچہ خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند آنچہ مذکور

شد بغایت مفید ست اما حافظه را گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد
موافق استدعائے ایشان داستانے ازان باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین ۔ باید دانست
که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
سال دیگر پایه پایه مستحکم مے شد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل لوار حدیث شد و مرجع
عالم درین فن گشت پس اول چیزے که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلے اقسام حدیث از
غیر آن بعد از ان محدثین بر تلوی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان
نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلے الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آن را
روایت کرده است و از هر صحابے بطریقے منتشر بر آمده است و روز بروز متزاید شده و این مرتبه اعلے مراتب
حدیث ست مطلقا بعد از ان حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابے یا دو صحابے
روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد
مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رضی الله تعالے عنه راوی نیست و غیر
علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیے بن سعید
از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین ست از وی جماعات لا تعد و لا تحصے
روایت کرده اند بعد از ان حدیث که بدرجه شهرت در طبقه اولے پیش از زمان تدوین نرسیده و آن بر چند قسم
میباشد زیرا که یا این ست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابے تابعے یا شخصے از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکے گواه دیگر تواند بود و هر یکے متماسک بود حدیث حسن ست و آنچه تعدد طرق
ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق ست باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرة و
شذوذ باشد و روایت از علمائے معروفین بعدالة و ضبط باشد مخصوص مے شود باسم صحیح و آنچه مرسل
ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکے شاهد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کرده میشود و این ست اصطلاح ترمذی و وی اول کسے ست که اسم حسن را منوه ساخت و
آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده او نیز در حسن داخل ست و قلیل ما بو پس بخاری
کتاب خود را برائے صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و
درین خصلت اول کسے که قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتے دیگر
نباشد صدق حدیث لناله رجال من هولاء درست بودے زیرا که ایمان نه همین فقه ست و پس
تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت معمور ست د

خصائل دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه
تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب
قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص
انبیا و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رؤیا و ادب و طب و شمائل
و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات
و کلیات او را انتقاد نمود پس قدری ازین علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت
یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در ان
تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتی که کسی جزئیات و کلیات علمی را
نداند انتقاد او تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسرش نمیتواند شد چنانچه اگر کسی گوید که فلانی
قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده ست و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده ست
بطریق بداهت دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و میزانی که خدا تعالی
در سینه او نهاده هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو الطیب را انتقاد نموده ست
بالبداهت دانسته شود که عروض و عربیه و بطریق ایشان شعر نیک ورزیده است تا انتقاد میسرش آمد
ازینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله
یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقها
و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا و هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات
حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این
علوم را از احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال
ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامی که
حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
بنظر می آمد باز زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را
در تراجم با منتشر گردانیده است و طرق استحضار احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
استدلال باشارات نصوص خود اختراع نموده ست آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین
فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب، و هیچکس نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد ونیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر راه در میان
مے آید و سببش آنست که پیش ازوی فن بتویب چندان ممهد نشده بود اہل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد
نه تراجم و ترتیب سه شیشه صاف ازبنا شد گو سفال دردباش ؛ رندرد آشام را با این تکلفها چه کار
عزیزے از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعے که منسوب بیکے از حضرات
خواجگان نقشبند قدس اسرارہم نموده وکلمہ چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی این است
رو بر سر سوزنے نهالی بنشان ؛ تا شاخ بر گذرد بر نه کره جهان ؛ بر ہر شاخے دو فیل رہوار بران ؛ ور بتوانی ز کوی بازگیر
الحمد لله تعالی ـ رو بر سر سوزنے نهالے بنشان الخ مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطهٔ حب الله
تعالی را که در دل ہر مومنے بطریق اجمال موجود ست بتذکر اسم الله تعالی و ادعار محبت و دوام اشتغال بآن
ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگے پیدا کند و آن معنی اجمالی بانواع بسیار تفصیلے گردد
پس سر سوزن عبارت ازان نقطهٔ حبیست که در نهایت قلت و اجمال ست و نهال نشاندن عبارت از
پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست در آمدن
دو فیل بر ہر شاخے عبارت از قوة آن شاخها و قبول نکردن بانقطاع بسبب عوارض طاریه ست
و یحتمل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنی محبت صوفے بوجہی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت
و علم وجود کثرت بتجلیات الہیه یا ہیچ یکے او را ضرر نرساند و این کلمه اشارتست بآنکه جمعے از صوفیه در اول انکشاف
وحدت محنتی عظیم بہم میرسانند و چون حقیقت واحده در اشیا مشهود ایشان شد آن محبت منقسم
میگردد بآن مظاہر و این خطاست بلکه در ینوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور عظیم که اذا تجلے
فی نوره الذی ہو نوره در حدیث ابن عباس عبارت ازان ست این ست آنچه در معنے این رباعی
در ساعت بنجاطر ریختند والعلم عند الله والحمد لله اولا و آخرا در حل معنے بیت خواجه حافظ علیه
الرحمة بموفق التماس عزیزے املا فرموده بودند ؛ بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیر ما
گفت خطا در قلم صنع نرفت ؛ آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد ؛ جمعے ایراد میکنند که در مصراع اول
نفی خطا کرده شد و در مصراع ثانی اثبات خطاپوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث را دو جهت ست جهت اسناد بصنع صانع حکیم و ازین جهت
خیر محض ست شریت را دران گنجائش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد و جهت صدور آنکه بسبب
آن بعض اشیا را غیر ملائمه را بنسبت مصلحت بنی آدم و باین اعتبار وصف میتوان کرد بشریت و جهت اول
ناشی از علم وحدت ست و جهت ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وحدت بجهت ثانیه پرداخت

پس بحقیقت نظر عارفانه خطاپوش ست نه آنکه اینجا هیچ وجه خطا متحقق شد بنام فضائل وکمالات
دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنی
حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعائے ایشان شرف اصدار یافت
فضائل وکمالات دستگاه مولوی رحمت الله عامله الله برحمته التامه معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
المسلمین جرما من سأل عن شیٔ لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألته سوال کرده بودند بنابر علیه فقیر
کلمهٔ چند تحریر نمود مستعینا بالرب الودود بالقطع از شرائع معلوم شده است که سوال از حضرت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست در کتب صحیحه زیاده از دوصد حدیث آمده باشد به همین مضمون که پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند وسوال کردند ونهی از سوال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برائے رفع جهالات ودفع ضلالات بنی آدم ست واین معنی بدون سوال متحقق نمیگردد پس
منع از سوال منافی فائده بعثت ست بلکه منهی عنه نوعے ست از سوال لاغیر واگر فکر سلیم را اعمال کنیم
روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم میتواند شد از انجا که فرمود عن شیٔ لم یحرم
فحرم من اجل مسألته وطریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم وتحلیل فعل حق ست وعلت حل وحرمت
بحقیقت اراده اوست جل جلاله لاغیر وتوشیح حکمی ومصالحی را که احکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
واز ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شیٔ در اصل حلال میباشد وسوال سبب تحریم آن میشود پس اگر
مراد مجرد فرود آمدن تحریم بعد از سوال باشد اگرچه سوال علت او نبود وعلت محض حکم ومصالح باشند حرم
من اجل مسألته چرا گفته شد واجرام او در حق مسلمین چه باشد وتقصیر او درین باب چیست واگر گویند سوال علة
تحریم شده است بر خلاف حکم ومصالح بر سبیل اکراه والجا یا غیر آن لانسلم که این معنی صحیح باشد وقد قال الله
تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض پس فکر سلیم مضطر میشود بآنکه جمیع احکام فعل
حق اند وناشیٔ از اراده او منوط بحکم ومصالح کلیه که نزدیک وتعالی معتبر ست لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
منقسم میشود بدو قسم یکے اصول احکام که بنا بر حکم ومصالح کلیه فرود آمده اند خواه عقب سوال کسے باشد
خواه ابتداءً بغیر سوال کسے وآنرا بحکم لتبین للناس ما نزل الیهم باوضاع مثل ارکان وشرط مبین
کرده اند وآن اوضاع را تفصیلے لائق داده قسم دیگر تفصیل زائد بر اصل شریعت ست وآن بیان این
تفصیل اوضاع ست بحدود جامعه مانعه ومرضی در قسم ثانی آن ست که سوال نکنند وآنچه ابتداءً از شارع
مے آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمے که باشد لابد ست دران از ارکان وشروط وفرق درمیان اشیا
متشابهه باهم وشارع بیان این اشیا فرو نمیگذارد بازه در بیان ارکان وشروط لابد الفاظے مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال درمیان آید
لابد شود از بیان ارکان و شروط آن و فرق در اشیاء مشتبهه باہم پس ہر سوالے تضیق در شریعت پیدا میکند
و احکام را بر خلق تنگتر مے سازد و ہزرنگ ساختن متضمن تحریم اشیاء غیر محرمہ خواہد بود کما لا یخفےٰ پس شارع
این امور را بر رائے مبتلی بہ تفویض نمود و اگر مبتلی بہ رائی نداشتہ باشد بہ مجتہدے رجوع کند و استعانہ برائے
او نماید تا بہ حاجہ بہ ناس حرج واقع نشود و آنکہ در مثل این امور بشارع رجوع کنند و تضیقات لا تعد و لا تحصےٰ
بر وی کار آید مکروہ داشت پس قسم اول نسبت کردہ شدہ است بخدا تعالےٰ و قسم ثانی را نسبت کردہ شد
بحالت ایشان فرقا بین القسمین پس ہرچند ہیچ چیزے از قسمین بیرون از مصلحتے نیست اما آنچہ اصل شریعت
باشد احق ست بآنکہ مضاف بحق بود زیراکہ خواہند آنرا البتہ تبلیغ مے باید کرد قال اللہ تعالی افنضرب عنکم
الذکر صفحاً الآیۃ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اصول شریعت بطریق وحے تلقی مینمایند و بعض تفاصیل را
بطریق اجتہاد نمار اہے مشروع فرمایند برائے علمای امت تا ایشان بدانند و چگونہ ضبط حدود می باید کرد
و چگونہ استنباط مے باید نمود و بسیارے از تفاصیل را برائے مبتلی بہ گذاشتند و اگر مبتلی بہ رای نداشتہ باشد و از
عالمے سر استفتا کند واجب میشود بالکفایۃ جواب آن استفتا پس آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم قبل از سوال نمی
خواستند کہ در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف
ست بایشان و برہمین معنے حمل باید کرد حدیث و سکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنہا و آیت لا تسألوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم و این ہمہ را واضح گردانیم خدا تعالےٰ صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و
اقیموا الصلوۃ بعد ازان ارکان و شروط و سنن صلوۃ را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم و بعض بر زبان
حضرت پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم پس حکم فرمود کہ وضو نزدیک حدث اصغر و غسل نزدیک حدث اکبر شرط
ست و اگر معذور باشد تیمم کند و ہمچنین استقبال قبلہ و ستر عورت و طہارت از نجاسات در ثوب و
بدن و محل صلوۃ و بودن آنہا در اوقات معینہ شروط اند و اذان و اقامت و وقوع صلوۃ بجماعت و در
مساجد سنن خارجہ و نیت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قرأۃ و رکوع و سجود امثال اینہا ارکان و
تسبیحات و اذکار و ہیآت از سنن داخلہ و بعد ازان صلواۃ نافلہ کہ موقوف اند باسباب و اوقات بیان
فرمودند و صفت ہر یکے ازین اشیا قولاً و فعلاً ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب ہر چیزے و رخص عند القدر
ذکر کردند تا آنکہ نعمت تمام شد و بیانی کہ مقتضای آیہ لتبین للناس ما نزل الیہم بود بانجام رسید و لابد بیان
ہر رکن و شرطے از ینہا بالفاظے واقع خواہد شد کہ معلوم اند بہ قسمت و مثال و غیر معلوم اند بحد و د جامعہ مانعہ
پس شارع این اشیا را برای مبتلا بہ مفوض گردانید نفرمود کہ غسل بمعنے اسالہ آب ست یا اسالہ مع الدلک

دو وجه از قصیاص شعر است با ذوق یا چیزی دیگر زیرا که اگر این اشیا را نیز بیانی لاحق شود قواعد تبیین مضطر گردانند بتضییق و تحریم
بسیاری از محتملات و آن حرج عظیم باشد بر امت که علم او نتوانند و از حمل او عاجز شوند و ایضا آن امور مبین نشوند الا بالفاظ دیگر که
معلوم باشند بالمثال و القسمة دون الحد و الجامعة المانعة و هکذا و هکذا و انجر آخر الامر خواهد بود و از انتهای الفاظ معروفه بالمثال و القسمة
دون الحد و از اول باید اختیار کرد حاشا الله که سوال اصول از شرائع منهی عنه باشد اگرچه بعد از ان تحریم واقع شود و اگرچه سائل بحکمه
شرائع متفطن شده رجاء تحریم کرده باشد و سوال بکره نمود چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
با حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب خمر و نزول تحریم خمر حسب سوال ایشان وارد میشود مضمحل گشت زیرا که تحریم خمر منوط
ست بر مصالح از سد باب فساد بعضا کما قال عز قائل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء پس سوال حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه از باب منهی عنه نیست و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناکسان مبرا سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه از جاهای بسیار
چنان ظاهر میشود که اراده ازلیه مقتضی تحریم خمر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در خبر توقف افتاد تا بر همگنان ظاهر شود
که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاد و سوالات مکرره و دعاهای متواتره ایشان فتح باب نزول کرد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از ان مواضع یکی آنست که در قصه معراج اناء لبن و اناء خمر حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب لبن میل فرمود جبرئیل
گفت اخترت الفطرة و لو اخذت الخمر لغوت امتک پس ازینجا دانسته شد که در پرده غیب خمر مظنه غی بوده است و از ان مواضع
دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکر و بعد متصف بان
از خیر قربات الهیه بعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه دعا کردند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد و یسئلونک عن الخمر و المیسر
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و مدلول این آیت تحریم خمر است زیرا که حاصل معنی آنست که در خمر منفعت
بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و در مشکل این صورت حکم اثم را سفا پس تنصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفا بود
بنسبت بعض اذهان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفاء پس نازل شد انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و خفا از وی کار مرتفع شد پس این قصه یکی از مفاخر کبیره حضرت عمر است کما ورد فی
الحدیث هکذا ینبغی ان تفهم هذا المقام ؛ جواب مکتوب جامع الفضائل مخدوم معین الدین تهتائی متضمن کشف
شبهات و دفع ایراد ایشان در کلام شیخ تقی الدین احمد بن تیمیه حنبلی و بیان فضائل و تنویه شان او در زمره
علمای اهل سنت و رد جمعی که زبان طعن در حق وی دراز کنند و اظهار حسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و عن
سائر علمای دین تحریر یافت ؛ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مفیض النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد سید العرب
و العجم و علی آله و صحبه اصحاب عوالی الهمم اما بعد فیقول الفقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بفضله الجسیم وردت
رقیمة کریمة من مخدوم مکرم لا زال معینا للحق و الدین فی الفحص عن حال الشیخ تقی الدین احمد بن تیمیه عامله الله تعالی بفضله
و ای شیء ینبغی ان یعتقد فیه فوجب الائتمار بامره و ان کنت بمعزل عن مثل ذلک الذی اعتقده انا و حسب ان یعتقده

جميع المسلمين في العلماء الاسلام حملة الكتاب والسنة والفقه الذابين عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدول بتعديل
النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال يحمل هذا الدين من كل طيقه عدوله وان كان بعضهم تكلم بما لا ير تضيه هذا المعتقد اذا كان قوله ذلك
غير مردود بنص الكتاب والسنة والاجماع وكان قوله ذلك محتملا وكان مجال ومساغ للخوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في الحقائق الوجدانية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاجل محي الدين محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ المجدد احمد بن عبد الاحد السهرندي انهما من صفوة عباد الله ولم نلتفت الى ما قيل فيهما كذلك ابن تيمية فانا قد تحققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله ومعانيه اللغوية والشرعية وحافظ لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وآثار السلف عارف بمعانيها
اللغوية والشرعية استاذ في النحو واللغة محرر لمذهب الحنابلة فروعه واصوله فائق في الذكاء ذو لسن بلاغة في الذب عن
عقيدة اهل السنة لم يؤثر عنه فسق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شيئ منها الا ومعه دليله من
الكتاب والسنة وآثار السلف فمثل هذا الشيخ عزيز الوجود في العالم ومن يطيق ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره والذين
ضيقوا عليه ما بلغوا معشار ما آتاه الله تعالى وان كان تضييقهم ذلك ما نشأ من اجتهاد ومشاجرة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا كمشاجرة الصحابة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الا بخير وقد ذكر انه قال ان الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسئلة ثلث مقامات احدها البحث عما يصح اثباته للحق توقيفا وعما لا يصح توقيفا والحق في هذه المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث متظاهرة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظائره وثانيهما ان العقل هل يجوز كون مثل هذا الكلام حقيقة او يوجب حمله على المجاز والحق في هذا المقام ان العقل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثالثهما انه هل يجب تاويله ويجوز وقفه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب تاويله ولا انه لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الامة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال الحافظ ابن حجر العسقلاني لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن الصحابة من طريق صحيح التصريح
بوجوب تاويل شيئ من ذلك يعني المتشابهات ولا المنع من ذكره ومن المحال ان يأمر الله نبيه بتبليغ ما انزل اليه من
من ربه وينزل عليه اليوم اكملت لكم دينكم ثم ترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبته اليه تعالى مما لا يجوز مع حثه على التبليغ
الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وافعاله واحواله وما فعل بحضرته فدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
الله تعالى فيها واوجب تنزيهه عن مشابهة المخلوقات لقوله ليس كمثله شيئ فمن اوجب خلاف ذلك بعدهم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري عند التحقيق اقرأني ابو طاهر المدني رضي الله عنه
بخط ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه الابانة في علي مذهب احمد في مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذا رجعنا الى الوجدان فلا شك ان لله تعالى خصوصية مع العرش
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا نجد عبارة في ذلك افصح واقرب من الاستواء على العرش كما انا لا نجد عبارة في الكشف

المسموعات والمبصرات افصح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى
الله عليه وسلم ولا ارى في كلامه ذلك بدليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لزيارة بحديث لا
تشد الرحال وبحديث لا تتخذوا قبري عيدا فاذا كان لقوله مساغ اجتهادي لا ينبغي ان يشدد عليه ذلك التشدد
وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والغوث والخضر والذي يدعيه الشيعة انه المهدي وحق له ذلك المعنى ما دام على شرط من
اعتقاد ما ثبت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها يجوز له لا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية
فانه لم يثبت عن كتاب وسنة اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي افهم من كلامه انه يريد ان هذا قول مبتدع
باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار
لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وههنا دقيقة وهي انه كم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا انتفاء ولا اثباتا ودل عليها
العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة او الكشف والوجدان كقولنا المحبة الذاتية ثابتة للكمل
من عباد الله وهي ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيود كمثل ميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقة
في الحقيقت ولو اعتقد الانسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطا. ولو ادخلها محل الثابت بالشرع
فانكر على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكريها كاثبات الشرعيات كان خطاء ايضا وقد ذكر عنه انه انكر
اعتقاد الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الاشاعرة كلهم على هذا الانكار لا اعلم ان احدا قال به
وقد ذكر عنه انه اساء الادب مع السيدنا علي رضي الله تعالى وحاشاه من ذلك وقد طالعت كلامه فوجدت بعضه
مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على الخلفاء الثلثة بامور تخيلوها نقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام
هذا الشيخ يعد عليهم امورا اعترفوا بها في سيدنا علي هي مثلها كانه يقول ليست هذه الامور نقصا كما تخيلتم فان مثلها ماثور
عن سيدنا علي وهو رضي الله تعالى عنه مرضي عندنا وعندكم وما هو جوابكم في سيدنا علي هو جوابنا في الخلفاء الثلثة
وهذا من كمال علمه وقوت مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا علي وعلى هذا الاصل يخرج قول معلوم ان
الرأي ان لم يكن مذموما الخ وقوله فان الحسين رضي الله عنه لم يعظم انكار الامة بقتله كما عظم انكارهم بقتل عثمان
وقوله فان فضل ابي بكر الخ معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق بمنع فدك وانه ايذاء لفاطمة رضي الله
تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يوذيني ما آذاها وحاصله ان مثل هذا الامور مستثنى من مطلق الايذاء لانه
ما يشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل تؤذيني الخ حاشاه ان يشنع على علي وفاطمة رضي الله تعالى عنها بل هو على
سبيل المناقضة كانه قال تشنيعكم على ابي بكر هو مثل ما يقرض من تشنيع احد على علي وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه
وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا علي على الخلفاء الثلثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام
هذا الشيخ يثبت للخلفاء الثلثة مثل ما اثبتوا لسيدنا علي او افضل منه وليس في التفضيل اساءة ادب فان

التفضیل مذہب اہل السنۃ اجمع حاشاہم ان یسیئوا الادب معہ رضی اللہ تعالی عنہ واما تفسیر آیۃ التطہیر
بالارادۃ التشریعیۃ دون الارادۃ التکوینیۃ فصحیح ومثلہ قولہ تعالی یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ویرید اللہ
ان یتوب علیکم الی غیر ذلک من الآیات وبعد فانی اذکر اللہ عز وجل کل مسلم فی ہذہ المسئلۃ وامثالہا اللہ اللہ
ان یسب احد من المسلمین عالما مجتہدا فی امثال ہذہ ہذا ما تیسر فی الحال من الجواب وما حملنی علیہ الا النصح واللہ علیم بحقیقۃ
مضمون اجازت قصیدہ مدحیہ وسائر مولفات وافر الافادات ومرویات ومسموعات شریفہ خود باین
خاکسار کرامت فرمودہ اند ﷽ الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام
الاتمان الاکملان علی سید النبیین وآلہ واصحابہ اجمعین اما بعد فقد قرأ علیّ وسمع منی مرات کثیرۃ قصیدتی
المسماۃ باطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وشرحہا اخی فی اللہ وعیبۃ نصحی ومعدن
اسراری خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالی بشہود الدائم فیہا انا اخبرہ لروایتہا ولروایۃ جمیع ما قرأ علی وسمع منی من
مولفاتی وکذا ما لم یقرأ ولم یسمع وصح عندہ انہ مولف لی او ہو مما یصح لی روایۃ فقد اخبرتہ لروایتہ واخبرت بمثل
ذلک اجازۃ مطلقۃ لمن بلغ من ولدہ حد العقل والفہم ولجمیع اہل بلدۃ اعنی الکشمیر بل اجزت لجمیع من فی ہذا العصر
عربہم وعجمہم صغیرہم وکبیرہم ان یرووا عنی مولفاتی وجمیع ما یصح روایتہ لی اذا صح عندہم انہ مولف لی او مروی
وارجو ان یکون ہذہ الاجازۃ المطلقۃ العامۃ نافعۃ ان شاء اللہ تعالی وقد فعلہا جماعۃ من شیوخنا فنفع اللہ بہم کتب
ہذہ الاسطر بیدہ الفقیر الی اللہ الکریم ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی وطنا الفاروقی نسبا یوم الثلثاء السابع و
العشرین من ربیع الاولی المنسلک فی سنۃ ۱۱۵۵ ہجری والحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا ؁ درجواب
سوالات خواجہ باسط کہ یکے از مشاہیر وقت ست نگارش یافتہ بود ﷽
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام از فقیر ولی اللہ عفی عنہ واضح آنکہ ورق سوالات
رسید سوال ابو الرضا ہندی وعبید اللہ علم وارد وصفوان کہ سید محمد جعفر المکی ثم السہرندی بوی ملاقات کردہ
است وابو سعید معمر حبشی کہ امیر سید علی ہمدانی مصافحہ باو کردہ ہست صحابیت این ہر چہار ثابت ہست یا نہ
جواب اعتماد فقیر بر آن ست کہ از ایشان انچہ روایت آید حجت بآن قائم نمیشود نہ درباب عمل نہ درباب
اعتقاد نہ درباب فضائل اعمال زیرا کہ غالب رای عدم صحابیت ایشان ست بجہتہ حدیث متواتر دال بر انخرام
قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث ویاران ہر چند در تاویل این حدیث تمحلات کردہ اند طور را درین معنی از
دست نمیرود وہمچنین احادیث خضر ومساند جن آری بعض محدثین بجہتہ تبرک کہ باب واسع ست ومحتمل را دران باب
بجای واقع میتوان گرفت مصافحہ کردہ اند وروایت نمودہ مع الاعلام بحال تلک الروایات وفقیر نیز درین باب رسالہ
دارد مسمی بکتاب النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر سوال ثانی در بعض مشجرات علوم شاد دینوری میو بلمشاد

صحیح ہست یا نہ جواب در جاہای معتبر این عبارت نیافتہ ایم شیخ علو دینوری دیگرست وہمان ست مر شیخ
ابو الحسن شبلی ثم الحبشی و شیخ ممشاد دینوری دیگرست و وی از اصحاب سید الطائفہ ست و خرقہ محمد عمویہ بوی میرسد
شیخ شیوخ و شیخ احمد قشاشی در کتاب العقد الفرید فی سلاسل اہل التوحید بر شجرات اکابر اعتماد نمود و عبارۃ موہم اتحاد
این دو عزیز آوردہ ہست و شیخ حسن عجیمی در اختصار خود آن وہم را محقق ساختہ و معتمدی باذکرت و در عقد فرید بجز این
سہو قلم ناسخ سہوہای دیگر نیز یافتیم کہ ذکر آنہا تطویل می انجامد سوال ثالث در شجرہ شاذلیہ شیخی وارد شدہ کہ
نسبتش مروانی ست و شیخی وارد شدہ ہست کہ جابر نام دارد این مروانی نسبت بکیست و این جابر کیست جواب
مروانی بہ تحقیق نمیدانم کہ نسبت بچیست ظاہر آن ست کہ نسبت بمروان بن الحکم باشد زیرا کہ در مغرب صحاب دولت
و علم ازین فریق گذشتہ اند قدیما و حدیثا و این عزیز نیز ظن آنست کہ مغربیست و احتمال دارد کہ بقبیلہ دیگر منسوب
باشد چنان بخاطر دارم کہ در انساب سمعانی مروانی را وجہی دیگر ہم ذکر کردہ ہست لیکن انساب سمعانی پیش بندہ نیست
و جابر ہمان جعفی ست ہر چند امام ابو حنیفہ گفتہ ہست ما رایت اکذب من جابر و لا اصدق من عطا زیرا کہ کذب در
حدیث بوجوہ کثیرہ داخل میشود کہ بعض آن سقط صلاح شخص نمیباشد و طعن در دین او نخیل کہ از جہۃ غموض کلام
او باشد موجبی کہ موہم معنی فاسد گردد چنانکہ سمعانی قصہ ابو طالب مکی ذکر کردہ ہست حالانکہ ابو طالب مکی از مشایخ
کبار این طریقہ ہست مشایخ حدیث خود را بران یافتیم کہ روایت ابو طالب مکی و جہضمی صاحب بہجۃ الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فن حدیث ہر چند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین ہندی کہ در سند مصافحہ
معمریہ واقع شدہ کیست جواب وی شخص تاج سنبھلی الوطن عثمانی النسب ست از خلفای خواجہ محمد باقی قدس
سرہ ہمپیرہ شیخ احمد سہرندی مرا از مشایخ خود رسیدہ ہست کہ ہر سہ این عزیزان در یک مجلس باجاجی رمزے
مصافحہ معمریہ کردہ اند و مرا از طریق ہر سہ عزیزان مصافحہ رسیدہ و از شیخ تاج اجازت و خرقہ و تلقین ہست
بسہ واسطہ از تصانیف شیخ در اشغال نقشبندیہ بر والد خود خواندم + ++ و والد فقیر آنرا از خواجہ خرد نقل کردند
و خواجہ خرد از شیخ تاج نقل کردند و شیخ تاج الدین بعد وفات خواجہ محمد باقی قدس سرہ بمکہ رفت و متوطن شد و
اہل مکہ از وی اخذ کردند و کرامات بسیار دیدند سلطان روم غائبانہ اعتقاد بہم رسانید و من فصلے از کرامات شیخ از
ثقات اہل مکہ شنیدم و در اربعین بعد الالف برحمت حق پیوست و در قیقعان کہ جبلی ست بمکہ مدفون شد و فقیر زیارت
قبر شریف وی کردہ و السلام ایضا در کشف بعض شبہات و جواب بعض سوالات مشار الیہ ارشاد شدہ بود
بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد السلام و الاکرام کتاب طبقات ناسوتی
و لطائف المنن پیش بندہ نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کردہ است کہ شیش و شیش ہر دو درست ست میم بدل
باست صل او شیش ست از لشباشتہ و سلسلہ شاذلیہ در اختصار عقد فرید واقع ست با سلسلہ کہ در ورق سابق

ست مقابلہ کردہ شد چند جا تفاوت ظاہر شد و در نسخہ اختصار چند اسم ساقط ست ظاہر اسہو ناسخ ست و
رسالۂ نوادر مرسل ست بنظر اصلاح بگذرد فقیر در رفع سلاسل صوفیہ بسید البشر علیہ امین التحیات واکمل الصلوات
سوالی دارد کہ اول کسیکہ از اکابر صوفیہ کہ رفع سلاسل صوفیہ بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بخاتم الخلفاء رضی
اللہ تعالی عنہ وارضاہ قایل شدہ کیست و ماخذ این قول او چیست باوجود آنکہ دران زمان رسوم تصوف نبود و نام
تصوف نہ و اشارات غامضہ ارباب توحید وجود دخناو لقا مذکور نہ و اگر بنا بر اخذ آداب طریقہ و توزیع اوقات بر
اذکار و عبادات کہ بانی ست مشہور و مجمع علیہ فیض و صحبت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در اتصال
صحبت حسن بصری با خاتم الخلفاست انچہ ہست اگر درین مسئلہ تشفی کلی حاصل شدہ باشد اطلاع دہند والسلام
در تحقیق مضمون بعض مضمون ابیات مثنوی بر طبق التماس بعض ارادت مندان صادر گشتہ بودند
باسمہ سبحانہ قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سرہ فی نظم المثنوی۔ آن یکی ماہی ہمی بیند عیان الخ این ابیات
احتمال معانی بسیار دارند انچہ اقرب مینماید آنست کہ درین مقام حضرت مولوی بیان اختلاف استعداد بنی آدم در معرفت
اللہ قصد میکنند میگویند آن یکی ماہی ہمی بیند عیان یعنے مسلم موحد اللہ واحد می شناسد شناختن بہ بینندہ ماہ ماہ را
بغیر شک میگویند کہ علم الیقین او مشابہ احساس بصر گشتہ وان یکی تاریک می بیند جہان یعنے دہریے مشابہ کسی ہست
کہ ماہ طالع را نمی بیند یعنی جہان را از نور مدبر السموات والارض عاطل مییابد وان یکی سہ ماہ می بیند بہم یعنے قایل
ثالث ثلثہ بتثلیث آلہ قایل شدہ وان سہ کس ستہ یک موضع بر غم یعنے ہر سہ با قصے ہمہ خود طالب معرفت
حق اتی نفس الامر بہ شدہ اند و غم تفتیش حقائق علیاہی علیہ دارند و سعی بلیغ حسب الطاقۃ دران معنی بذل
نمودہ اند باوجود آنہمہ سعی مختلف شدہ اند درین مسئلہ پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصویر
میفرمایند سعے اقصی بالغایۃ راچشم ہر سہ باز و گوش ہر سہ یعنی از تامل بصیرۃ خود و خوض در فہم انچہ بگوش انیشان
رسد مشغول اند در تو آویزان و از من در گریز مراد از تو مطلق حاضر ست و از من نفس ذکر کنندہ یعنے تعلق خاطر
ایشان بانچہ پیش روی ایشان واقع ست و از شدہ تعلق خاطر از خود غافل ماندہ اند چنانکہ در شدت فکر
و غایت تفتیش واقع میشود ؛ بہ یکی از اغنیاے روزگار در تعبیر بعض منامات او کہ مرقوم از
قلم کرامت شیم بآنجناب شدہ بود ؛ اعزکم اللہ تعالی فی الدارین واحسن الیکم فی النشاتین
رویای صالحہ کہ دران بروئیت سرور عالم علیہ من الصلوات افضلہا مشرف شدہ اند بیان نمودہ بودند اول خوابے
کہ در اوائل عہد فرخ سیر دیدہ بودند تعبیر آن خلاص بود از ان مضیق شدید و آن یعنی در جہان ولد متحقق گشت
ثانی خوابے کہ دران دو پیالہ خشک و دو قاش کدو دیدند کلانتر عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق ست
انشاء اللہ تعالی باآخر باقی خواہد بود کہ ورا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دو دست مید اشتند پس ظاہر شدن کدو

بغایت مستحسن شد و خواندن دعای بسم الله لا یضر مع اسمه شیء کنایت ست از محفوظ ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که دران شمشیری بدست دادند که بران آیه نصر من الله وفتح قریب وغیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه در دست ماند ظاهر آنست که تعبیر شکستن طرف فوقانی صدمه ایست که ببعض برادران ایشان در کشمیر رسید و تعبیر باقی ماندن قبضه سلامت ایشان ست و آن نیز متحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم - الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان ما قبضا بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشاره به لطیفه کرده اند نکته که دران ودیعت نهاده شده ست والله یقول الحق وهو یهدی السبیل فمنها دلی دارم ز خود خالی خیالش میتوان گفتن :: در و کیفیتی جوشی شرابش میتوان گفتن :: وجود بی نمود معنی نادیدنی دارد :: درین نیرنگها بوی گلابش میتوان گفتن :: درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست بافنارانا نه سویدا در دل مایابی اندر پیچ و تاب او :: نقوش عالمی ام الکتابش میتوان گفتن :: اشاره ست بجامعیت حجر بحت شی فرو بافتید از هم کثرت موهوم چون شبنم :: ز فیض معنی آفتابش میتوان گفتن :: اشارتست ببقا آنکه از ظهور معنی حجر بحت خبر منها بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را :: خروشی در دل شبها نمیکردم چه میکردم :: دلی پر درد جان افگار و بلد تند خو دارم جهان را پر ز یار بها نمیکردم چه میکردم :: اشاره است بآنکه گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدنده میدهد و قلق می آرد غم تحصیل دیا شغل درد غزل می بینم :: جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم :: تنفرست از مناصب جاه بمیان آفاقی که قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود کسی با مل همی سازد کسی با گل همی یازد :: اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم :: اشاره است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تمایل بحقائق میسر می تحقیق راز خم مستر بها بردن دیدم :: خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم :: حجاب وصل مطلوبست دل بستن بمطلبها :: امین گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم :: اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است منها نا گزیر تو منم ای بی نظیر :: رو مگردان بعد از آن از نا گزیر :: من ترا مشفق ترم از صد پدر :: در من آویز و مرا محکم بگیر :: غیر من گر با تو بایستی بود :: آن وبال ست و عذاب ست و سعیر :: درین سه بیت اشاره کرده شد بمسامرة حقیقة الحقائق با سالک و منها ساقی گری کن که ز هوش خود افتم :: من بار خودم خود از دوش خود افتم :: در من بنما خود را ای مه تابان :: مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم :: مثل می جوشان که ز خم بدر افتند :: جوشی زده بر خود از جوش خود افتم :: از هر بن موج شد مستی دیگر :: از فرط تمایل از آغوش خود افتم :: زین تیز زبانی آزاده دلم من :: خوش آنکه زبانی خاموش خود افتم :: این غزل از مراحقات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شرح غرض ازین ابیات تشوق ست بحال انفصال یا فنا انا و آن حالی ست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت سر و فنا را انا از تیقظ لطیفه خفیه - والسلام :: تا بکی محنت مهجوری و دوری بکشم

ز علی و تفجع از بیاد دینه غاسفه که دل اسنگیر و قت و مشوش حال و متغیر وجه روح می شود